

متن پرسش

باعرض سلام و ادب خدمت جنابعالی در بیت «همه کارم ز خودکامی به بدنای کشید اخرنهان کی ماند ان رازی کز او سازند محفلها» بنده با توجه به اینکه شرحهای مختلفی را دیده ام رابطه مصرع اول را با دوم نمیفهمم. لطفا در معنای کلی بیت و ربط دو مصرع توضیحی بفرمایید با تشکر

متن پاسخ

باسمه تعالی؛ علیک السلام: خدا رحمت کند لسان الغیب را که راز بزرگی از زندگی را در این بیت گوشزد کرده. می فرماید: به میل خود تن دادن و خودکامی را پیشهی خودکردن، کار انسان را به بدنای می کشاند و این بدنای چیزی نیست که فکر کنیم اگر در نهان به میل های خود تن بدهیم، همچنان نهان می ماند، زیرا در تمام محافل غیب سخن از هوس بازی پنهان هوس بازان است و صاحبان غیب هر وقت مصلحت دانستند آشکار می کنند. مولوی نیز تلاش زیادی کرده است تا این نکته ی مهم را به ما گوشزد کند و لذا طی داستانی می گوید: « پوست دنبه یافت شخصی مستهان هر صباحی چرب کردی سبلتان» « در میان منعمان رفتی که من لوت چربی خورده ام در انجمن» « دست بر سبلت نهادی در نوید..... رمز یعنی سوی سبلت بنگرید» « کاین گواه صدق گفتار من است..... وین نشان چرب و شیرین خوردن است» « اشکمش گفתי جواب بی طنین..... که اباد الله کید الکاذبین» « لاف تو ما را بر آتش بر نهاد..... کان سبیل چرب تو برکنده باد» « گر نبودی لاف زشتت ای گدا..... یک کریمی رحم افکندی به ما» « آن شکم خصم سبیل او شده دست پنهان در دعا اندر زده» « کای خدا رسوا کن این لاف لئام تا بجنبد سوی ما رحم کرام» « مستجاب آمد دعای آن شکم سوزش حاجت بزد بیرون علم» « چون شکم خود را به حضرت در سپرد گربه آمد پوست آن دنبه ببرد» « از پس گربه دویدند او گریخت..... کودک از ترس عتابش رنگ ریخت» « آمد اندر انجمن آن طفل خرد..... آب روی مرد لافی را ببرد» « گفت آن دنبه که هر صبحی بدان..... چرب می کردی لبان و سبلتان» « گربه آمد ناگهانش در ربود بس دویدیم و نکرد آن جهد سود» « خنده آمد حاضران را از شگفت..... رحمهاشان باز جنبیدن گرفت» « دعوتش کردند و سیرش داشتند تخم رحمت در زمینش کاشتند» « او چو ذوق راستی دید از کرام..... بی تکبر راستی را شد غلام»

موفق باشید